

## آخزالزمان و پایانِ جهان

فهرست:

|         |                                           |
|---------|-------------------------------------------|
| ۲.....  | پیشخوانی                                  |
| ۴.....  | فصل اول: در عهد عتیق                      |
| ۴.....  | نقطه‌ی پایان در تورات                     |
| ۸.....  | فصل دوم، آخزالزمان در کلام مسیح           |
| ۸.....  | فروپاشی مُلک سلیمان                       |
| ۱۱..... | نجات دهنده در پیام عیسی مسیح              |
| ۱۶..... | فصل سوم، آخزالزمان در سوره‌ی تکویر        |
| ۱۶..... | تمهید:                                    |
| ۱۷..... | اشاره‌ای به ساختار متن در سوره‌ی تکویر    |
| ۱۸..... | فروپاشی و ویرانی                          |
| ۲۱..... | خبر زنده به‌گور شدن روانِ جمعی            |
| ۲۳..... | آگاهی هرکسی از کتاب اعمال خود             |
| ۲۵..... | صبح روشنایی                               |
| ۲۶..... | اشاره‌ی آیات پایانی به عیسی مسیح          |
| ۲۹..... | فصل چهارم، منجی آخزالزمان                 |
| ۲۹..... | پدید آمدن منجی                            |
| ۳۰..... | آیه‌های زمینی و طرح آخزالزمان در شعر فروغ |

## پیشخوانی

آخزالزمان یا "پایان تاریخ" از اسطوره‌های تکرار شونده‌ای است که در سطوح مختلف حیات بشری، مدام بازخوانی شده و می‌شود. این سطوح عبارتند از پایان زندگی یک فرد، پایان فرمانروایی یک حکومت، پایان حیات یک فرهنگ و یک تمدن، و حتی پایان زندگی این زمینی که در آن زندگی می‌کنیم. همه‌ی این نقطه‌های پایان، لایه‌هایی از همین اسطوره‌ی تکرار شونده‌ی آخزالزمان است که از دورترین روزگاران به تناوب اتفاق افتاده و می‌افتد و هر قومی یا هر تمدنی به‌گونه‌ای با آن مواجه می‌شود

آخزالزمان همراه با ویرانی است اما از دل هر ویرانی، ممکن است ایده‌ی تازه‌ای تولد یابد و مقدمه‌ی پیدایش تمدن تازه‌ای شود. غروب تاریخ یا آخزالزمان هر تمدنی نیز، هنگامی است که همه‌ی ایده‌های پیشین، تحقق یافته و نیافته، به آخر راه خود می‌رسند و دیگر حرفی برای گفتن و راهی برای رفتن ندارند.

بنظر می‌رسد تکرار اسطوره‌ی آخزالزمان، به معنای این نیست که همان راه طی شده‌ی قبلی عینا و بدون کم و کاست تکرار می‌شود، بلکه هر ایده‌ی تازه‌ای که از دل هر ویرانی پدید می‌آید، به نوعی کمال یافته‌تر و گامی فراتر از گذشته است. مفهوم "عبرت از گذشته" یا درس گرفتن از تاریخ، می‌تواند بیانگر این نکته هم باشد. بنا بر این می‌توان گفت که تکرار اسطوره‌ی آخزالزمان، چرخشی استعلائی است که با هر دور تازه‌ای، افقی بالاتر و کمال یافته‌تر از پیش را نیز تجربه می‌کند.

همچنین، در این نوشته، "زمان" با معیارهای طبیعت نیست. بلکه "زمان" در اینجا، عبارت است از مجال یا فرصتی که یک فرد، یک ملت، یک فرهنگ و تمدن، یا حتی یک ایده در آن فرصت حضور می‌یابد. عناصر طبیعی مانند خورشید و ماه که وسایل سنجش و اندازه‌گیری زمان برای انسان شمرده می‌شوند، تا هنگامی برای یک فرد یا برای یک تمدن، حضوری زنده و عینی دارند که آن فرد یا آن تمدن هنوز زنده باشند. چنان است که انگار خورشید در جان ما طلوع می‌کند و در جان ما غروب می‌کند، و این واقعه تا هنگامی تداوم دارد که ما زنده باشیم. به همین جهت در اینجا مفهوم "زمان" در باره‌ی جهان بیرون از ما و جدای از ما، مورد نظر نیست.

به تعبیر دیگر، اسطوره‌ی "آخزالزمان" که در کتب عهد عتیق، در انجیل‌ها و سپس در قرآن با تعبیرهای نسبتاً مشابه آمده است، با وقایعی چون درهم پیچیده شدن خورشید، فروپاشی ستارگان و تزلزل کوه‌ها نموده شده است. این وقایع اگر چه ظاهراً به تخریب جهان هستی و فروپاشی نظم گیهان اشاره دارد، اما با اندکی

تأمل در متون مورد نظر می‌توان دریافت که این وقایع و حوادث، معطوف به حیات و فرهنگ و ایده‌های انسان است.

همانگونه که در تعبیرهای اسطوره‌ی آفرینش، همه چیز برای انسان آفریده شده است<sup>۱</sup> هنگامی هم که شعله‌ی زندگی در انسان به خاموشی می‌گراید چنان است که خورشید و ماه و ستارگان، چون پاره نمدهایی کهنه، سیاه و چرکین شده و فرو می‌ریزند<sup>۲</sup> ظلمت همه جا را فرا می‌گیرد، کوه‌ها بر پیکر آدمی آوار می‌شوند و دریاها با خروش و مهابت عظیم به خشکی‌ها هجوم می‌آورند.

در نقطه‌ی پایان زندگی، همان هنگام که حیات آدمی گرفتار آشوب ویرانی می‌شود، چنان است که نظم جهان هستی نیز از هم می‌گسلد، ویرانی و تباهی چون انبوهی از عقاب‌های هراس انگیز، دیوانه وار به سوی طعمه‌ی خویش انسان هجوم می‌آورند. اینکه چنین تعبیرهایی با واقعیت طبیعت و پدیده‌ها همخوانی داشته باشد یا نداشته باشد مورد بحث نیست، اگر چه در نگاهی کلان، بسا که این ویرانی نهایتا شامل جهان واقعی و طبیعت بیرون از ما هم خواهد بود، اما به نظر می‌رسد در اینجا بیشتر تلقی انسان از نقطه‌ی پایان مورد نظر است.

بنا بر این داستان تاریک شدن خورشید و ماه، فروپاشی ستارگان و از هم گسستن نظم هستی، که در کلام انبیاء سلف بارها تکرار شده، شاید صرفا محدود به یک واقع بودگی در طبیعت بیرون از ما نباشد، بلکه اشاره به نقطه‌ی پایان زندگی انسان باشد.

نقطه‌ی پایان، در عین حال که بیانگر پایان یافتن زندگی و حیات انسان یا پایان یک دوره‌ی تمدنی خاص است، همچنین در مضامین دینی، با مفهوم "انتقام" و "جزاء" نیز درهم آمیخته است.

به تعبیر دیگر، فهم انسان از نقطه‌ی پایان برای دین‌باوران و بی‌دین‌ان، امری مشترک و پذیرفته است اما آنچه نظام اندیشگی دینی را از غیر دینی متمایز می‌گرداند این است که در نگاه دین‌باوران، خداوند از بدکاران انتقام خواهد گرفت و نیکوکاران را از ویرانی نجات خواهد داد.

<sup>۱</sup>- خداوند است که همه‌ی آنچه در زمین است برای شما آفرید، آن گاه به آسمان پرداخت و بر آن احاطه و استیلاء یافت، پس

آن را هفت آسمان پرداخته و یکسان برآورد و همان خداوند بهر چیزی بس دانا است (آیه‌ی ۲۹ از سوره بقره)

<sup>۲</sup>- این تعبیر را از مکاشفات یوحنا گرفته‌ام که: چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشیمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت و.. (مکاشفات یوحنا، باب ششم، آیه ۱۲)

## فصل اول: در عهد عتیق

### نقطه‌ی پایان در تورات

در مضامین عهد عتیق که ایده‌ی زنده شدن پس از مرگ چندان روشن نیست، "مرگ بی بازگشت" یا همان نقطه‌ی پایان، انتقامی دانسته شده است که خداوند به سبب گناه‌کاری آدم، برای او رقم می‌زند. گزارش باب سوم کتاب پیدایش از داستان آدم به همین نکته اشاره دارد که پس از نافرمانی آدم، خداوند گفت:

تو از خاک هستی و به خاک راجع خواهی شد.<sup>۱</sup>

تولید مثل و کثیر شدن، امری مشترک میان همه‌ی موجودات زنده در عرصه‌ی حیات است اما در اسطوره‌ی آفرینش، از گزارش تورات تلویحا چنین بر می‌آید که آدم و همسرش حوا، برای اینکه چاره‌ای در برابر مرگ اندیشیده باشند، از طریق تولید مثل و پدید آوردن فرزندان، تلاش کردند تا خود را کثیر و در قالب‌های تازه یا فرزندان باز یابی کنند.

تشکیل قبیله‌ها که هر کدام به‌نحوی نام جد اعلای خود را بر خود می‌نهند، به این معنا هم هست که مجموع افراد قبیله، خود را همان جد اعلا می‌انگارند و هویت خود را در پرتو هویت جد اعلای خود می‌شناسند. در این رویکرد، هویت فردی هر شخص، چندان به چیزی شمرده نمی‌شود و هویت فردی تحت‌الشعاع هویت جمعی است.

بنا بر این قابل درک خواهد بود که نقطه‌ی پایان، اهمیت و کارکرد اصلی خود را نه در میراندن یک فرد بلکه در انهدام کل قبیله قرار داده است. احتمالا به همین گونه است که در وقایعی چون طوفان نوح یا عذاب برای شهرهای سدوم و گمورا، هیچ اشاره‌ای به کودکان نشده است. یعنی هنگامی که عذاب بر شهرهای سدوم و گمورا نازل می‌شود، نه تنها زنان و مردان شهر، بلکه کودکان را هم در خود فرو می‌بلعد. حتی تمامی جانوران و چهارپایان و احشام نیز طعمه‌ی واقعه‌ای می‌شوند که "خط پایان"، "انتها" یا همان انتقام الهی می‌شوند:

خداوند گفت: انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسف شدم از ساختن ایشان<sup>۲</sup>

در مضامین تورات چنان نموده شده است که رسیدن به نقطه‌ی پایان به سبب گناه‌کاری آدمیان، با حوادث مرگ آور طبیعی مانند زلزله‌ها، طوفان‌ها، سیل‌ها، خشکسالی‌ها و انواع بیماری‌های کشنده‌ی مسری

<sup>۱</sup>- پیدایش، باب سوم، آیه ۱۹

<sup>۲</sup>- پیدایش باب ششم، آیه ۷

و غیر مسری، همراه است. حوادث مرگباری که اغلب منشاء طبیعی دارند در قالب داستان‌هایی مانند طوفان نوح و قوم لوط، از مشخص‌ترین آن‌ها است که در باور دینی به انتقام خداوند تعبیر شده است و نوعی داوری خداوند شمرده شده است. احتمالاً از همین رهگذر بوده است که برای نشان دادن نقطه‌ی پایان و داوری خداوند، خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و دریاها نیز که حیات آدمی وابسته به آن‌ها است، ابزاری در دست خداوند می‌شوند برای روز انتقام. این روز را "روز خداوند"، "روز جزا" و "روز داوری" نیز نامیده‌اند:

جماعت‌ها، جماعت‌ها در وادی قضا! زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است. آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را بازمی‌دارند<sup>۱</sup>...

در این متن اگر چه "نقطه‌ی پایان" و روز انتقام، بیشتر برای گناهکاران دانسته شده است و بی‌گناهان و نیکان که دل در گرو خداوند داشته باشند به نجات و رهایی دست می‌یابند؛ اما اینکه بسا کودکان هم در این انتقام الهی هلاک می‌شوند، مناقشه برانگیز است. آیا کودکانی هم هنوز به تشخیص نیک و بد نرسیده‌اند گناه‌کارند؟ این تناقض آنجا قابل حل است که متوجه باشیم در متن تورات، اصالت با هویت جمعی است. زنان و کودکان اقوام گناهکار، به هر اگر بمانند ادامه‌ی گناه پدران‌شان خواهند بود.

کهن‌ترین روایتی که در مورد نجات بی‌گناهان در کتاب پیدایش آمده، مربوط به داستان طوفان نوح است. مطابق این روایت، خداوند که اندوهگین از شرارت انسان شده است، تصمیم می‌گیرد همه‌ی آفریده‌های خود را اعم از حشرات و جانوران و انسان نابود کند. اما نوح در نظر خداوند مورد توجه قرار گرفت. داستان کشتی نوح و نجات نوح از ویرانی طوفان، یکی از نمونه‌هایی است که مفهوم "نجات" را به اسطوره‌ی آخرالزمان پیوند داده است.<sup>۲</sup> داستان قوم لوط، انهدام شهرهای سدوم و گمورا، و نجات لوط از آن ویرانی، نمونه‌ای دیگر از همین پیوند آخرالزمان با مفهوم نجات است<sup>۳</sup>.

گاهی چنان نموده شده است که هویت همه‌ی مردمان یک شهر بزرگ، نه تنها با جد اعلای قبیله بلکه با هویت فرمانروای آن شهر گره می‌خورد و تحت‌الشعاع هویت او قرار می‌گیرد و هنگامی که قرار است خداوند از آن فرمانروا انتقام بگیرد، تمامی مردمی را هم که در سرزمین او زندگی می‌کنند گرفتار عذاب می‌کند. داستان فرعون مصر به روزگار موسی، و انواع عذاب‌هایی که خداوند بر مصریان فرو فرستاد، یکی از نمونه‌هایی است که در کتاب خروج از آن یاد شده است<sup>۴</sup>.

در عین حال، صرف نظر از داستان‌هایی همچون طوفان نوح و ماجرای شهرهای سدوم و گمورا، به هر حال

<sup>۱</sup> - کتاب یونیل باب سوم آیات ۱۴ و ۱۵

<sup>۲</sup> - کتاب پیدایش، باب ۶

<sup>۳</sup> - همان، قسمتی از باب ۱۸ و ۱۹

<sup>۴</sup> - کتاب خروج باب ۹

واقعه‌ی مرگ برای هر فردی چه از نیکان و چه از شریران، امری محتوم است. برخی آثار دیگر کتاب مقدس که ضمائم تورات شمرده می‌شود و بعد از تورات تدوین شده است از واقعه‌ی نقطه‌ی پایان به گونه‌ای یاد کرده‌اند که افزون بر حوادث مرگ‌آور مثل زلزله و طوفان، خداوند قومی را بر می‌انگیزد تا با هجوم نظامی خود، قومی دیگر را منهدم کنند. این نمونه‌ها را در کتاب حزقیال می‌توانیم ببینیم.

در همان کتاب حزقیال همچنین می‌توان تاریخ شدن خورشید و ماه، و فروپاشی ستارگان را برای پادشاه مصر، به واقعه‌ای درونی و روانی برای شخص فرعون تعبیر کرد:

هنگامی که تو را خاموش گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگانش را تاریک کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه روشنایی خود را نخواهد داد. و خداوند یهوه می‌فرماید، که تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد<sup>۱</sup>

در کتاب جامعه که تصویرهایی از لحظه‌های پایانی عمر آدمی آمده است، این تعبیرها با وضوح بیشتری دیده می‌شود. برای کسی که در بستر مرگ قرار گرفته است، خورشید و ماه تاریک و پنجره‌ها بی‌نور می‌شود، آواها به خاموشی می‌گیرند، و آدمی که خود را همچون جامی زرین می‌پنداشت، چون سفالینه‌ای درهم شکسته به خاک باز می‌گردد.<sup>۲</sup>

رسیدن به نقطه‌ی پایان، برای هر کسی و هر تمدنی، امری محتوم دانسته شده است،<sup>۳</sup> اما در اغلب مضامین دینی و حتی غیر دینی، این نقطه‌ی پایان به آغازی دیگر که معمولاً نازاده و ناشده است پیوند زده می‌شود. پیوند نقطه‌ی پایان به آغازی دیگر را پیش از این در داستان طوفان نوح یاد آور شدم اما چنان آغازی باز هم تا حدود زیادی، تکرار گذشته بود. باز هم آدمیان در همین زمین به کثیر شدن پرداختند، باز هم نسبت به خداوند و نسبت به یکدیگر ستم روا داشتند و به تعبیر عیسی مسیح، بسی رسولان خداوند را که در خانه‌ی قدس خداوند به قتل رسانیدند.<sup>۴</sup>

به نظر می‌رسد باید وقایع زیادی دست به دست هم داده باشد تا مفهوم نقطه‌ی پایان در مضامین مسیحیت، بسی گسترده از آن باشد که در طوفان نوح آمده بود. یعنی ویرانی همه‌ی جهان و انهدام قطعی زمین برای همیشه. در عوض "آغاز دیگر" به قلمروی به نام "ملکوت" نسبت داده شده است که شاید ربط چندانی با زندگی در این زمین نداشته باشد.

ورود به ملکوت برای هرکسی هنگامی میسر می‌شود که "روح‌القدس" را درک کرده و به او ایمان داشته باشد.

<sup>۱</sup>- حزقیال، باب ۳۲ آیات ۷ و ۸

<sup>۲</sup>- اقتباسی از کتاب جامعه، باب دوازدهم

<sup>۳</sup>- اشاره به آیه‌ی سی و چهارم از سوره‌ی ۷(اعراف)

<sup>۴</sup>- انجیل متی، باب ۲۳، آیه ۳۵

این ایده، چندان پر رمز و راز طرح شده است که تاویل‌های متفاوت و گاه ضد و نقیض می‌توان از آن داشت. آیا نجات دهنده، آنگونه که در کتاب یوئیل آمده، یهوه خدای اسرائیل است؟

آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را بازمی‌دارند. و خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان و زمین متزلزل می‌شود، اما خداوند ملجای قوم خود و پناه بنی اسرائیل خواهد بود.<sup>۱</sup>

یا مطابق برخی روایات انجیل‌ها، مسیح و نجات دهنده همان عیسیای ناصری است؟ یا تسلی دهنده‌ی دیگری است که در انجیل یوحنا از او یاد شده است؟ یا "روح‌القدس" نوعی دگردیسی در گوهر وجود آدمی پدید می‌آورد که سبب نجات وی خواهد شد؟ این نکته را در ادامه بیشتر توضیح خواهم، اما پیش از طرح مسئله‌ی نجات، ابتدا گذری کوتاه به موضوع ویرانی و فروپاشی در کلام عیسی مسیح دارم.

شاید بتوان گفت همه‌ی آن آیات هراس انگیز که در کلام انبیاء پیش از مسیح در مورد نقطه‌ی پایان آمده بود، در انجیل‌ها بازخوانی تازه‌ای از آن صورت می‌گیرد. در همین بازخوانی تازه بود که ملکوت به عنوان ایده‌ای نسبتاً تازه، یا سرزمینی معنوی، شکل نهایی خود را پیدا کرد، اما این بازخوانی، با آنچه بعدها در سوره‌ی تکویر آمد از برخی جهات متفاوت است.

چهاردهم مرداد ماه ۱۳۸۹/مشهد

---

<sup>۱</sup> - کتاب یوئیل، باب سوم، آیات ۱۵ و ۱۶

## فصل دوم، آخرالزمان در کلام مسیح

### فروپاشی مُلک سلیمان

در سه انجیل متی، مرقس و لوقا، داستان فروپاشی نهایی و پدیدار شدن ملکوت آمده است، و در انجیل یوحنا اگرچه سخن چندانی از فروپاشی نهایی در میان نیست اما خبر از تسلی دهنده‌ای دیگر می‌دهد که خواهد آمد.

بنا به گزارش انجیل‌ها، عیسی مسیح ابتدا از فروپاشی ملک سلیمان و خانه‌ی قدس خبر می‌دهد و سپس بشارت ملکوت. منظور از "ملک سلیمان" که مسیح خبر ویرانی آن را اعلام می‌کند تنها شهر اورشلیم نیست، بلکه بیشتر به فروپاشی ایده‌ای اشاره دارد که نیک‌بختی انسان را در همین زمین و در ساز و کار همین طبیعت و زندگی گیتیانه جستجو کرده بود. مطابق آنچه در تورات به ویژه در کتاب خروج آمده، بعثت موسی حدود هزار و ششصد سال پیش از ظهور مسیح اتفاق افتاده بود. مهمترین مأموریت موسی این بود که قوم اسرائیل را پس از نجات از چنگ مصریان، به سرزمین موعود یعنی به کنعان برساند. سرزمین موعود (کنعان) که از سوی خداوند به ابراهیم و نسل او وعده داده شده بود، در همین زمین بود و "خانه‌ی قدس" که بعد از موسی و به روزگار سلیمان بنا گردید، نشانه‌ای بود از حضور خداوند در زمین، مبتنی بر همین باور بود که بنی اسرائیل نام "اورشلیم=شهر سلامت" را برای زیستگاه خود برگزیده بودند.

شاید کسی به درستی نداند که آیا داستان اورشلیم و روزگار سلیمان با آن همه شاد خواری و رفاه و قدرت و عظمت، واقع‌های بوده که در تاریخ با همان ویژگی‌ها که نقل شده واقعا اتفاق افتاده است؟ یا اینکه این داستان‌ها "ایده"‌ای و آرزویی بوده که تنها در افق اندیشه‌ها شکل گرفته و به روزگار سلیمان نسبت داده شده تا نمونه و الگویی باشد برای به تحقق رسانیدن چنان جامعه‌ای؟

هرچه هست، اسطوره‌ی ملک سلیمان که قصه‌ای از زندگی سرشار از سلامت و شادی و قدرت در زمین بود، در مواجهه با واقعیت‌های گزنده و تلخ و جنگ‌ها و ویرانی‌های مکرر، همچون آرزویی دست‌نیافتنی گردید. حکایت ناامنی‌ها و جنگ‌ها و ارسات‌های بسیار که برای قوم پیش آمد، رنگ امید و شادی از چهره‌ی ملک سلیمان زدود. اورشلیم که شهر خدا دانسته می‌شد و باید در امن و سلامت می‌بود، بارها مورد هجوم قرار گرفت. بارها در آتش جنگ‌ها سوخت و ویران شد، بارها ساکنانش به اسارت برده شدند.

همین بود که در طی این قرن‌های اسارت و بردگی، داستان ملک سلیمان و خانه‌ی قدس، اندک اندک اعتبار خود را از دست دادند. حتی در کتاب حزقیال نبی، از "اورشلیم" که روزگاری سوگلی خداوند بود



به عنوان فاحشه‌ای زشت کردار یاد شده است که به تاراج بیگانگان رفته است<sup>۱</sup>  
این نابسامانی‌ها البته به سبب گناهانی دانسته شده است که بنی اسرائیل مرتکب شده بودند. در مراثنی  
ارمیا نبی تصویرهایی تلخ از اورشلیم دیده می‌شود:

"چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفرد نشسته است! چگونه آنکه در میان امت‌ها بزرگ بود مثل  
بیوه زن شده است! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراج‌گذار گردیده است!

شبانگاه زار زار گریه می‌کند و اشک‌هایش بر رخسارهایش می‌باشد. از جمیع محبت‌انش برای وی تسلی  
دهنده‌ای نیست. همه‌ی دوستانش بدو خیانت ورزیده، دشمن او شده اند"<sup>۲</sup>

اگرچه در پیام برخی انبیاء بنی اسرائیل کورسوی امیدی دیده می‌شد که در روزگاری دیگر خداوند (یهوه)  
قوم خویش را از نو به یاد آورد و همچون داستان ایوب پس از آن همه رنج و مصیبت، سلامت و عزت و ثروت  
را به قوم بازگرداند، اما به تعبیر کتاب جامعه، این همه باطل اباطیل بود و امید بستن به آینده‌ای که انصاف و  
عدالتی در میان باشد و ناله و اشک مظلومان را فریادرسی باشد، امیدی بیهوده و باطل خوانده شد<sup>۳</sup>  
شاید به همین گونه‌ها بوده باشد که به روزگار مسیحیت، در نزد بسیاری از مردان و زنان، نقطه‌ی پایان  
برای "ایده"ی ملک سلیمان فرا رسیده بود. ایده‌ها گاهی همچون رؤیاهای بی‌فرجام هستند که فاصله‌ی  
بسیاری با واقعیت عینی زندگی دارند. بنا براین، نقطه‌ی پایان یک ایده، مانند هنگامی است که آدمی از خوابی  
خوش بیدار می‌شود. شاید هم گاهی به این می‌ماند که آدمی از رؤیایی به رؤیایی دیگر در می‌غلطد.

مگر می‌توان این جهان واقعی پر گزند را بدون ایده و بدون رؤیا تحمل کرد؟ شاید این گونه بوده است که  
همزمان با اعلام فروپاشی ملک سلیمان، ایده‌ی تازه‌ای به نام ملکوت آسمان تولد یافت.<sup>۴</sup> با تولد این ایده‌ی  
تازه که به عهد جدید موسوم شده بود، نه تنها اورشلیم و خانه‌ی قدس به پایان خود نزدیک شد، بلکه قرار  
بود تمامی زمین به پایان خود نزدیک شده باشد. چه در اورشلیم باشی و چه در هر جای دیگر.  
به هر حال زندگی در زمین همراه با مصائب بی‌شمار است و همه‌ی این مصیبت‌ها تا هنگامی است که آدمی  
زندانی این پیکر گیتیانه باشد که خویشاوند رنج و طعمه‌ی مرگ است.

تعمیم بخشیدن ویرانی، به تمامی جهان، اگر چه علل و عوامل گوناگون می‌تواند داشته باشد، اما چنان  
است که اغلب، هر قومی یا حتی هر فردی، چنان خود را مرکز ثقل جهان آفرینش می‌بیند که با پایان یافتن

۱ - کتاب حزقیال، باب ۱۶

۲ - مراثنی ارمیا نبی باب اول

۳ - کتاب جامعه اگر چه منسوب به سلیمان است اما به گمان من این کتاب در حدود قرن چهارم قبل از میلاد باید نوشته شده  
باشد. اگر توفیقی دست دهد در این باره به تفصیل بیشتری خواهم نوشت

۴ - ایده‌ی ملکوت را تا حدود زیادی می‌توان متأثر از طرح عالم مثل دانست که قبلاً از سوی افلاطون عنوان شده بود.

روزگار خودش، انگار انتهای تاریخ همه‌ی هستی را تجربه می‌کند.

مطابق آموزه‌های عهد جدید، اگر قرار باشد آدم خانه‌ی امن و جاودانه‌ای را جستجو کند، و اگر قرار است از این همه ستم و تباهی و بیماری و مرگ نجات یابد، راهی جز ترک این خاک و این زندگی و هجرت به ملکوت آسمان در پیش نیست. این ایده، اگرچه ظاهراً متأثر از آیین‌های گنوسی شرقی و همچنین از مُثُل افلاطون نیز می‌باشد، در عین حال همچون رؤیایی تازه، تاریخ تازه‌ای به نام مسیحیت یا عهد جدید را پدید آورد

در روایات مسیحیت، پیش از آنکه مصلوب شدن مسیح به فتوای کاهنان یهودی صورت گیرد، وی خبر ویرانی خانه‌ی قدس و رسیدن آخرالزمان را اعلام نموده بود. در باب بیست و چهارم انجیل متی، و باب سیزدهم مرقس، و باب بیست و یکم لوقا، گزارشی از رسیدن همین آخرالزمان از یکسو و ظهور نجات دهنده و پیدا شدن ملکوت از سوی دیگر آمده است.

در آموزه‌های مسیح، گاهی چنان نمود می‌شود که جسم که از خاک است به خاک باز می‌گردد و روح که از ملکوت آسمان است می‌تواند به آسمان و به نزد پدر آسمانی عروج کند.

آخرالزمان که فرا رسد نه تنها جسم آدمی، بلکه هر چیز که از جنس زمین و از خاک است، ویران خواهد شد. حتی خانه‌ی قدس، و در عوض، اورشلیم جدید در شهری آسمانی بنا خواهد شد<sup>۱</sup> در گزارش انجیل متی می‌خوانیم که شاگردان عیسی نزد او آمده‌اند تا عمارت‌های تازه‌ای از خانه‌ی قدس را به وی نشان دهند، منظور همان خانه‌ای است که منسوب به روزگار سلیمان بود. مسیح به آنان گوشزد می‌کند که:

در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود<sup>۲</sup>

پس آیا این ساختن‌ها و سنگ بر سنگ نهادن‌ها در این زمین دوامی نخواهد داشت؟. هنگامی که از او می‌پرسند: انقضای عالم یا نقطه‌ی پایان که وعده می‌دهی، چه هنگامی فرا می‌رسد؟ نشانه‌های فرا رسیدنش چیست؟ مسیح در پاسخ از قحطی‌ها، جنگ‌ها و نابسامانی‌های بسیاری یاد می‌کند که بعد از این فزونی خواهد یافت. در این نابسامانی‌ها، منجیان دروغین بسیار ظهور می‌کنند

هرچه این نابسامانی‌ها فزونی گیرد، به همان نسبت ظهور منجیان دروغین و انبیاء کذب افزایش می‌یابد. شاید دروغین بودن این منجیان به آن سبب است که تلاش می‌کنند تا نقطه‌ی پایان را به تعویق بیاورند. "و بسیاری کسانی که همچون قوم نوح، با آنکه به نقطه‌ی پایان رسیده‌اند اما چندان سخت گرفتار جادوی

<sup>۱</sup> - مکاشفات یوحنا باب ۲۱

<sup>۲</sup> - انجیل متی، باب بیست و چهارم، آیه ۲

ایده‌های بی‌فرجام خود هستند که نقطه‌ی پایان را باور نخواهند داشت تا طوفان حوادث آنان را از بیخ و بن بر کند"<sup>۱</sup>

آخرالزمانی که مسیح می‌گوید بسی سهمگین‌تر از طوفان نوح تصویر شده است:  
 "بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد، و ماه نور خود را ندهد، و ستارگان از آسمان فرو ریزند، و قوت‌های افلاک متزلزل گردد"<sup>۲</sup>

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، در این داستان، نقطه‌ی پایان یک قوم، با تاریک شدن خورشید، قطع نور ماه و فرو ریختن ستارگان یاد شده است. مشارکت عناصر طبیعت در داستان فروپاشی، می‌تواند به شکستن و از هم گسستن زمان تقویمی هم اشاره داشته باشد.

به هر حال تقویم ایام و گاه شماری مبتنی بر همین خورشید و ماه و چرخه‌های طبیعی بوده است و نگه داشتن حساب سال ماه، که آدم‌ها و تمدن‌ها و ملت‌ها برای ایام عمر خود رقم می‌زنند، با همین فصل‌ها که خورشید و ماه و ستارگان تدارک می‌بیند محاسبه می‌شود، و هنگامی که فرصت زندگی برای آدمی به پایان می‌رسد، چنان است که از چرخه‌ی زمان هم بیرون می‌افتد.

ویرانی زمین، نقطه‌ی پایان برای زندگی جسمانی توصیف شده است و پایان همه‌ی آن چیزهایی که از "خواهش تن" پدید آمده، زیرا در این آموزه‌ها، تمامی خصومت‌ها، کینه‌ها، جنگ‌ها، جادوگری‌ها، حسدها، تجاوزها و قتل‌ها، همه و همه به سبب زندگی در جسم و خواهش تن دانسته شده است<sup>۳</sup>  
 بنا بر این ظهور منجیان دروغین، رهبران نیرنگ باز و انبیاء کذب در چنین شرایطی چندان دور از ذهن نخواهد بود:

"آنگاه اگر کسی به شما گوید: "اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است" باور مکنید، زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند. اینک شما را پیش خبر دادم"<sup>۴</sup>

### نجات دهنده در پیام عیسی مسیح

پیش از این به اشاره گذشت که از دل هر ویرانی، ایده‌ای جدید برای سامانی تازه رخ می‌نماید. با مطالعه‌ای گذرا در عهد قدیم و جدید شاید بتوان به سه گونه تلقی در این باره دست یافت.  
 ایده‌ی اول همان است که در برخی آیات عهد عتیق آمده است و یهوه خود همچون عقابی که آشیانه‌ی

<sup>۱</sup> - متی، باب ۲۴، آیات ۳۸ و ۳۹

<sup>۲</sup> - همان، آیه ۲۹

<sup>۳</sup> - غلاتیان، باب پنجم ۱۹ تا ۲۱

<sup>۴</sup> - متی، باب ۲۴، آیات ۲۳ تا ۲۵

فرزندان خود را از گزند حوادث نجات می‌دهد، بنی اسرائیل را نیز در زیر بال خود گرفته و از ویرانی و تباهی نجاتش خواهد داد.<sup>۱</sup> این باور البته در روزگار مسیح رنگ باخته و بی رمق شده بود و به جای آن گاهی از روح‌القدس، و در این آیه از "پسر انسان" به عنوان نجات دهنده یاد شده است:

"پس اگر شما را گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید. زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می‌آید"

این سخن چند پهلوی، سبب تاویل‌های متفاوتی از "پسر انسان" شده است. پیش از انجیل‌ها اصطلاح "پسر انسان" در کلام حزقیال هم آمده بود که بارها خداوند او را پسر انسان خطاب کرده بود.<sup>۲</sup> همچنین عیسی مسیح هم در گفتگوهایش چندین بار خود را پسر انسان خوانده است.<sup>۳</sup>

این اصطلاح آیا با پسر خدا بودن عیسی مسیح مغایرتی دارد؟ فهم این نکته از این جهت اهمیت دارد که در اینجا "پسر انسان" به عنوان منجی هم مطرح شده است که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال خواهد آمد. برخی از شارحین انجیل‌ها برای این اصطلاح دو معنا قایل شده‌اند. یکی به معنای موجودی انسانی و معمولی مانند همه‌ی انسان‌ها که گوینده معمولاً از روی تواضع، خود را پسر انسان می‌نامد، و دیگری به معنای برگزیده‌ی خداوند که از سوی خدا سلطنت و جلال ملکوت به او داده شده است.<sup>۴</sup>

این تعبیر از "پسر انسان" به عنوان نجات دهنده، بر اساس رؤیایی است که پیش از این دانیال نبی آن را بیان کرده بود:

"و در رؤیای شب نگرستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوم‌ها و امّت‌ها و زبان‌ها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد"<sup>۵</sup>

بنا بر این با طرح "پسر انسان" در این آیه، می‌توان این گمانه را هم بیان کرد که شاید همین انسان معمولی که از جنس خاک است، با نوعی دگردیسی از طریق "روح‌القدس" می‌تواند صاحب جلال و ملکوت خدا شود. یعنی عیسی مسیح هم تافته‌ای جدا بافته از انسان نیست. و به تعبیر فردوسی به سبب دانش و روان روشن

<sup>۱</sup> - تثنیه، باب ۳۲، آیات ۸ تا ۱۲

<sup>۲</sup> - کتاب حزقیال باب اول آیه اول و همچنین در بخش‌های دیگر این کتاب بارها خداوند حزقیال را با عنوان «پسر انسان» مورد خطاب قرار داده است

<sup>۳</sup> - متی، باب هشتم آیه ۲۰

<sup>۴</sup> - عهد جدید بر اساس کتاب اورشلیم، ترجمه پیروز سیار، نشر نی، چاپ دوم ۱۳۸۷، صفحه ۱۵۷

<sup>۵</sup> - دانیال، باب ۷، آیات ۱۳ و ۱۴

خود بود که به پیامبری رسید<sup>۱</sup>

با آنکه در انجیل‌ها از عیسی مسیح به نام "خداوند Lord"<sup>۲</sup> و "پسر خدا"<sup>۳</sup> یاد شده است، در عین حال در این باب بیست و چهارم متی، او را "پسر انسان" نامیده است. این دوگانگی در نام گذاری اگر چه ظاهراً متناقض به نظر می‌رسد اما توجه به این نکته شاید این تناقض را برطرف کند که مفهوم پسر خدا در انجیل‌ها به معنای این نیست که عیسی مسیح به لحاظ نژادی از خدا تولد یافته باشد بلکه به معنای برگزیده شده از سوی خداوند است<sup>۴</sup>

در عین حال، هنوز این ابهام وجود دارد که منظور از "نجات دهنده" کیست؟ آیا آنگونه که در مضامین عهد عتیق (به ویژه در مزامیر داود) آمده "نجات دهنده" تنها خدا است؟ یا آنگونه که پیروان مسیح نوشته‌اند عیسی مسیح که از نسل داود است در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و منجی او است؟<sup>۵</sup> یا اینکه هرکسی که به حیات روحانی ایمان آورد، همان ایمان او، وی را نجات خواهد داد؟

ظاهراً زندگی روحانی که ایده‌ای آسمانی دانسته شده و از عالم بالا است، می‌تواند به نجات انسان منجر شود و آدمی را به عالم بالا فرا بخواند. پس اگر کسی تنها جسمانی باشد و در گرو خواش تن باشد، پایان او هم فرا رسیده است، اما آنانکه صاحب روح می‌شوند، تولد تازه‌ای را تجربه می‌کنند و راهی به ملکوت آسمان هم پیدا می‌کنند. در این متن، منظور از "جسمانی بودن" اگرچه با اصطلاح "نفسانی بودن" هم تا حدودی همخوانی دارد اما در اینجا دقیقاً همان جسمانی بودن است و از نفس سخنی در میانه نیست<sup>۶</sup>

صاحب روح شدن، یعنی همین آدمی که از خواش تن پدید آمده و جسمانی است می‌تواند در یک رابطه‌ی معنوی با خداوند، نوعی دگردیسی بنیادی را پیدا کند، این تولد تازه ربطی به هم‌آغوشی والدین برای تولید نسل ندارد بلکه از یک ازدواج جادویی یا اسرار آمیز حاصل می‌شود که مهمترین نمونه‌ی آن را در داستان مریم و چگونگی تولد عیسی مسیح می‌خوانیم.

<sup>۱</sup> - ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، انتشارات هرمس، چاپ سوم ۱۳۸۶ / صفحه ۱۷۲۶

چو روشن روان گشت و دانش پذیر      سخنگوی و داننده و یاد گیر  
به پیغمبری نیز هنگام یافت      به برنایی، از زیرکی کام یافت

<sup>۲</sup> - انجیل متی، باب هشتم، آیات ۲، ۶، ۸، ۲۱، و ۲۵ در باب‌های دیگر نیز به همین گونه دیده می‌شود که از عیسی مسیح به عنوان «خداوند Lord» یاد شده است و اشاره به این نکته نیز ضروری است که در متن انجیل‌ها، «خداوند Lord» = «خدا» = «Gad متفاوت است، «خداوند» به معنای آقا، استاد، صاحب و... است و «خدا» به معنای خالق و آفریدگار

<sup>۳</sup> - انجیل مرقس، باب اول، آیه اول.

<sup>۴</sup> - برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مقاله‌ی تجربه ما از مفهوم خدا، بخش سوم، خدای پدر

<sup>۵</sup> - اعمال رسولان، باب ۱۳، آیات ۲۲ و ۲۳

<sup>۶</sup> - Stay awake and pray that you may not come into the time of trial The spirit indeed is willing but the flesh is weak (Matthew ۲۶. -

از این منظر، هرکسی چه مرد باشد و چه زن، در بن وجود خویش، دارای گوهر زاینده‌ای می‌باشد، هر کسی را مریم باکره‌ای در اندرون خویش هست<sup>۱</sup>. که از آمیزش با "روح القدس" می‌تواند صاحب روح شود و با رها کردن زندگی جسمانی، زندگی بی‌گزند را در عرصه‌ی ملکوت آغاز کند.

احتمالا به همین جهت است که در داستان فروپاشی این عالم و رسیدن به آخرالزمان یا رسیدن به همان نقطه‌ی پایان زندگی جسمانی، تضاد جانکاه جسم و روح هم پایان می‌یابد. در همین باب بیست و چهارم انجیل متی این واقعه با تمثیل‌هایی به این گونه بیان شده است:

" آنگاه دو نفری که در مزرعه‌ای می‌باشند، / یکی گرفته و دیگری واگذارده شود.

و دو زن دست‌آس می‌کنند، / یکی را گرفته و دیگری رها شود."

در باب بیست و پنجم متی نیز تمثیل دیگری آمده است که در آن، ازدواج جادویی و چگونگی راه یافتن به ملکوت را در قالب تمثیلی بیان می‌کند. در آن تمثیل "داماد" — که احتمالا اشاره به "روح القدس" است — شخصیتی آسمانی است و عروس باکره‌ای از زمین است که ده باکره‌ی دیگر، ندیمه‌های او هستند. از این ده باکره، پنج نفر آنان ابله و نادان هستند و به نزد داماد راه نمی‌یابند و پنج نفر دیگر که دانا و خردمندند برگزیده می‌شوند.

بسی محتمل است که تمثیل پنج نادان و پنج دانا، اشاره‌ای به حواس پنجگانه باشد و همانگونه که هر انسان زنده‌ای را دارای پنج حواس می‌دانستند، همچنین پنج حواس هم برای فهم و درک ملکوت در نظر گرفته شده است. در تعبیر دیگر می‌توان گفت که انسان چون به دو بخش جسمانی و روحانی تقسیم شد و چون این دو قلمرو از یکدیگر جدا دانسته شده است، بنا بر این حواس پنجگانه هم به دو بخش ظاهری و باطنی تقسیم می‌شود. چشمی که برای دیدن چیزهای مادی است جزو حواس جسمانی است و چشم دل که برای دیدن ملکوت است جزو حواس باطنی و از روح شمرده می‌شود. به همین ترتیب است گوش در جسم برای شنیدن صداهای معمولی و گوش جان برای شنیدن آوای پنهان هستی است. در این تعبیرها، چون جسم راهی به ملکوت آسمان نمی‌یابد بنا براین حواس مربوط به جسم هم ناکار آمد و معطل خواهد ماند. به این گونه است که پنج نادان که ظاهرا نماد حواس جسمانی هستند و می‌مانند و راه به ملکوت نمی‌برند و پنج باکره‌ی دانا که به باطن و به درک روح مربوط اند به ملکوت راه می‌یابند.

احتمالا قید "پسر انسان" در انجیل‌ها، برای آن است که بگویند در این عهد جدید، خود خدا در زمین و در آسمان ظاهر نخواهد شد. مطابق روایت تورات در کتاب خروج، در روزگار موسی، خداوند(پهوه) برای نجات قوم، خودش مستقیما دست به کار معجزات می‌شد و حتی پیش روی قوم در اشکال مختلف ظاهر می‌گردید.

<sup>۱</sup> - توضیح بیشتر را در کتاب مریم مادر کلمه نوشته‌ام

اما قید پسر انسان، به عنوان نجات دهنده، نشان از آن دارد که خدا در حال فاصله گرفتن از دخالت مستقیم در سرنوشت انسان است و این انسان برگزیده‌ی او است که با شکوه و جلال در افق آشکار می‌شود. ظاهر شدن پسر انسان بر ابرها، به نحوی یاد آور ظاهر شدن یهوه در ستونی از ابر است که در صحرای سینا برای راهنمایی بنی اسرائیل ظاهر می‌شد.<sup>۱</sup>

این "پسر انسان" کیست؟ نجات دهنده است یا نجات یافته؟ در گزارشی که انجیل‌ها از ظهور پسر انسان می‌دهند، ابهام و ابهام معنا داری دیده می‌شود. شاید هم "پسر انسان" نجات یافته‌ای باشد که می‌تواند نمونه‌ای برای نجات دیگران شود و دیگران با تأسی از او و انتخاب راه او، خود را به نجات برسانند. این گمانه چندان دور نیست، زیرا در پاره‌ای معجزات که به مسیح نسبت داده شده است، وی آشکارا اظهار می‌کند که ایمان خود آدمیان است که آنان را نجات می‌دهد.<sup>۲</sup> در عین حال در این باره البته رازهای ناگشوده بسیار است. ظاهراً دگردیسی انسان از جسم به روح، مهمترین آموزه‌ی مسیحیت برای نجات است. اما این دگردیسی چگونه اتفاق می‌افتد؟ در کلام مسیحیت تاویل‌های بسیاری از این ایده‌ی پر رمز و راز پدید آمده است. به هر حال رها کردن خواسته‌های جسمانی و گرایش به رهبانیت، نتیجه‌ی همین تاویل‌ها بوده است که امروزه تقریباً منسوخ شده است.

مرداد ماه ۱۳۸۹ مشهد

<sup>۱</sup> - و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند (کتاب خروج، باب سیزدهم / آیه ۲۱)

<sup>۲</sup> - انجیل متی باب ۹ آیه ۲۲ / مرقس باب ۱۰ آیه ۵۲ / لوقا باب ۱۷ آیه ۱۹

## فصل سوم، آخرالزمان در سوره ی تکویر

قریش هیچ باورشان نمی‌شد که به نقطه‌ی پایان رسیده‌اند و حتی به ذهنشان خطور نمی‌کرد که به زودی خدایانشان از اریکه‌ی قدرت فرو ریزند. خدایانی همچون خورشید و ماه و دیگر ستارگان که هر کدام در آسمان جایگاهی داشتند و در زمین معبدی به استواری سخره‌های کوهستان.

### تمهید:

سوره ی تکویر را ششمین سوره‌ای دانسته‌اند که بر پیامبر نازل شده است. یعنی تاریخ بیان این سوره، به همان آغاز بعثت باز می‌گردد<sup>۱</sup>. روزگاری که قریش با خدایان ریز و درشت خود بر مکه فرمانروا بودند و محمد رسول با یاران اندک خود، مدام در معرض گزند و آزار و تهدید از سوی قریش بود که خود را متولیان دین می‌دانستند. قریش هیچ باورشان نمی‌شد و حتی به ذهنشان خطور نمی‌کرد که به زودی خدایانشان از اریکه‌ی قدرت فرو ریزند. خدایانی همچون خورشید و ماه و دیگر ستارگان که هر کدام در آسمان جایگاهی داشتند و در زمین معبدی به استواری سخره‌های کوهستان. هنوز نام‌گذاری بر فرزندان به عنوان عبد خدایان رواج داشت. نام‌هایی مانند عبدالشمس، عبودود، عبدالعزی، عبدمنات، و....

اگر روایات مربوط به ترتیب نزول آیات را بپذیریم، و شرایط آن روزگار را به یاد آوریم، می‌بینیم آیات این سوره ی تکویر، از اولین آیاتی هستند که همچون صاعقه‌هایی هراس انگیز و ویرانگر بر فرهنگ و اعتقادات و باور عرب آن روزگار فرود می‌آمده است. این کلام تازه افزون بر اینکه به پایان رسیدن یک دوره ی تاریخی را بیان می‌کند، و افزون بر اینکه رستاخیز قیامت را هم به یاد می‌آورد، همچنین چنان مستقیم و آشکارا گریبان خدایان عرب را گرفته که هیچ راه گریزی برایشان باقی نگذاشته است.

سوره ی تکویر، برخی وجوه اشتراک با گزارش انجیل‌ها از کلام مسیح دارد و دارای برخی وجوه افتراق نیز می‌باشد. از نگاه دینی، این وجوه افتراق شاید به اصل پیام عیسی مسیح ربطی نداشته باشد، بلکه آن گونه که

<sup>۱</sup> - تاریخ جامع قرآن کریم/ ابو عبدالله زنجانی/ دانشگاه الازهر قاهره/ ترجمه فاطمی. سید حسام/ صفحه ۸۰. همچنین زمخشری نزول این سوره را بعد از سوره المسد می‌داند که این نیز با روایت فوق تطبیق می‌کند (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل/ زمخشری محمود/ قرن ششم/ دار الکتاب العربی/ مکان چاپ: بیروت ۱۴۰۷ ق نوبت چاپ: سوم/ ذیل تفسیر سوره تکویر)



در قرآن بارها اشاره شده، در پی نشان دادن درست‌ترین روایت از کلام رسول پیشین هم هست.<sup>۱</sup> این نکته قابل درک است که پیروان هر دینی با گذشت زمان و با غلو نمودن در دین خود، کلام رسولان را به آن گونه که خود می‌پسندند در می‌آورند، و چندان دور از ذهن نیست که پیروان آیین مسیحیت هم مانند پیروان هر آیین دیگری گرایش به غلو در دین خود داشته

بازخوانی تازه از کلام رسول پیشین در سنت پیامبران ابراهیمی امری معمول بوده است. ترتیب قرار گرفتن کتب منسوب به انبیاء عهد عتیق و عهد جدید، نشان از آن دارد که کلام وحی برای هر پیامبری ضمن تایید رسول پیشین، همچنین پیام او را در قالب زبان مخاطب بعدی و متناسب با شرایط روزگار خود بازخوانی نموده است. همان‌گونه که در انجیل‌ها می‌بینیم که عیسی مسیح از کلام منسوب به موسی و دیگر انبیاء پیش از خود، بازخوانی تازه‌ای را بیان کرد و به مناسبت‌هایی عین جملاتی از عهد عتیق را به عنوان شاهد کلام خود می‌آورد، چندانکه مضامین عهد جدید، بدون مراجعه به متن عهد قدیم، چندان قابل درک نخواهد بود. همچنین بی‌راه نخواهد بود بگویم که در سوره‌ی تکویر هم آنجا که آمده است "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ" منظور عیسی مسیح است اما مفسرین اسلامی، تقریباً در همه‌ی تفسیرها، آن رسول کریم را "جبرئیل" ذکر کرده‌اند.

#### اشاره‌ای به ساختار متن در سوره‌ی تکویر

شاید با اندکی تسامح بتوان همه‌ی صحنه‌هایی را که در سوره‌ی تکویر آمده، به چهار قسمت نسبتاً مشخص تقسیم نمود که عبارتند از:

- ۱ - فروپاشی عناصر هستی که زندگی وابسته‌ی آن است، مانند درهم پیچیده شدن و تارپیک شدن خورشید، فروپاشی ستارگان، به راه افتادن کوه‌ها، سرریز شدن دریاها و هجوم خیزاب‌های دریاها به خشکی‌ها، و حوادث ویرانگر دیگری از این دست؛ و در حالی که همگان در حیرت ویرانی فرو رفته‌اند، آوایی سترگ و سنگین، از کشته شده‌ای مجهول، طنین افکن می‌شود و همگان را به پرسش می‌گیرد که به چه گناهی کشته شده است "وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ"، "بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ". بیان همه‌ی این وقایع، مدام با حرف شرط "إذا" همراه است.<sup>۲</sup>
- ۲ - آیه‌ی دهم تا چهاردهم را می‌توان به عنوان پرده‌ی دوم از این سوره تلقی کرد. آشکار شدن همه‌ی اعمالی که هرکسی تا کنون انجام داده و بسا که خود از آن همه غافل بوده است. افروخته شدن دوزخ و نزدیک آمدن بهشت، نتیجه‌ی همین آشکارگی است. چنان است که وقتی سرپوش از اعمال آدمی برداشته شود، و هر کسی دریابد که هویت خود را چگونه و با چه اعمالی شکل داده، خود به خود داوری هم اتفاق می‌افتد.

<sup>۱</sup> - به عنوان نمونه نگاه کنید به آیه‌ی ۱۵۷ از سوره چهارم (نساء) و آیات ۱۳۳ به بعد در سوره دوم (بقره)

<sup>۲</sup> - آوردن حرف شرط «إذا» به معنای اگر، یا هنگامی که، بیشتر به این معنا است که اگر این حوادث اتفاق بیافتد یا هنگامی که این حوادث اتفاق بیافتد، آنگاه به آگاهی خواهید رسید

در این آیات، نشان داده شده است که انسان چگونه در مواجهه‌ی با آن وقایع هراس انگیز، به نوعی خودآگاهی می‌رسد که فراتر از آگاهی معمولی است. و آیه چهاردهم (علمت نفس ماحضرت) به لحاظ نحوی، پاسخی برای همه‌ی آن وقایع قبلی است که با حرف شرط "إذا" همراه بود.<sup>۱</sup>

۳- پس از طی شدن این فرایند، تصویری ارائه شده از بازگشت عناصر فرو پاشی شده به چرخه‌ی طبیعی خود و دمیدن صبحی روشن. این صحنه از برخی جهات مانند آخرین صحنه در داستان طوفان نوح است که کبوتری با برگی از درخت زیتون به نزد نوح باز می‌گردد.

۴- در قسمت پایانی همان گونه که عیسی مسیح کلام خود را با ذکر و یاد انبیاء پیشین استحکام می‌بخشید در این سوره هم یاد آور شده است که این وقایع که در این سوره آمده، سخنانی نیست که از سر جنون باشد، بلکه گفته‌ی رسولی بزرگوار است که در نزد صاحب عرش دارای اعتبار و مکانتی است. بعد هم تاکید شده است که کسی که اکنون این کلام را برای شما بازگو می‌کند، آن رسول گرامی را در افقی روشن دیده است. اگرچه اغلب تفسیرها، جبرئیل را به عنوان "آن رسول گرامی" دانسته‌اند اما بسی محتمل است که منظور "عیسی مسیح" بوده باشد

این تقسیم بندی، به اعتبار تلقی راقم این سطور از متن سوره است و به معنای "این است و جز این نیست" نیست، و به نظر می‌رسد شرحی کوتاه در مورد این چهار پرده، همراه با آوردن آیات هر قسمت، منظور مرا از این تقسیم بندی بهتر بنمایاند.

همچنین لازم است که مخاطب به پیش زمینه‌های این سوره توجه داشته باشد که یکی در کلام انبیاء پیشین بود و دیگر در فرهنگ و ادب عرب جاهلی و خبر فروپاشی خدایان عرب که خورشید و ماه و ستارگان نیز از آن جمله بودند.

### فروپاشی و ویرانی

|                                  |                                            |
|----------------------------------|--------------------------------------------|
| إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ /      | آن گاه که خورشید درهم پیچیده شود           |
| وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ / | و آن گاه که ستارگان تیره شوند              |
| وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ /   | و آن گاه که کوه‌ها آوار شوند               |
| وَإِذَا الْعُشُورُ عُطِّلَتْ /   | و آن گاه که شتران (آبستن ده ماهه) رها شوند |
| وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ /    | و آن گاه که وحشت زده‌ها، گرد هم آیند       |
| وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ /   | و آن گاه که دریاها برافروخته شوند          |

۱- آیه چهاردهم که می‌گوید: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُحْضَرَتْ» جواب شرط است یعنی پاسخی است برای همه‌ی آن آیاتی که قبل از این آیه با حرف شرط «إذا» آغاز می‌شد

وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ / و آن گاه که نفوس، جفت شدند

آوردن حرف شرط "آنگاه که=اذا" برای هر کدام از وقایع فوق، بیشتر به این معنا است که "اگر" یا "هنگامی- که" این حوادث اتفاق افتد، آنگاه به چیزی آگاهی پیدا می کنید که تا کنون از آن غافل بودید، به این می ماند که به ما بگویند هر گاه حادثه ای مرگ بار به سراغت بیاید، آنگاه زندگی را به یاد خواهی آورد.

بدیهی است که هر کدام از این وقایع، زندگی را چنان از بیخ و بن ویران می کند که هیچ زنده ای در زمین بر جای نمی ماند تا مشاهده گر ادامه ی آن وقایع باشد، بلکه به نظر می رسد بیان این وقایع، تلنگری به اندیشه است تا آدمی را متوجه اعمالی کند که اکنون انجام می دهد و فرجامی که از فرایند این اعمال پدید خواهد آمد و در خوش بینانه ترین نگاه، ذهن آدمی را از گرفتاری در چرخه ی عادت رها می کند.

همچنین فروپاشی خورشید و ماه و ستارگان، به معنای شکستن چرخه ی زمان تقویمی هم هست، مواجهه ی با این فروپاشی، ناگهان آدمی را متوجه زندگی و موقعیت شکننده کنونی می کند.

واقعۀ این گونه واقع می شود، درهم پیچیده شدن خورشید، گم شدن ستارگان در تیرگی ها، آوار شدن از جای شدن کوه ها، هجوم خیزابه های دریاها به خشکی. در این وانفسای ویرانی که خط پایان را به مردم می نماید، کیست که در اندیشه ی اموال و دارایی خویش باشد؟

"وَ اِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ" اشاره ای است به شترهای آبستن ده ماهه که با ارزش ترین و عزیزترین دارایی عرب آن روزگار بود، مرکبی راهوار و صبور در رملستان های سوزان، و شیری که دلپذیرترین خوراک عرب شمرده می شد. بنا براین، "شتر آبستن ده ماهه" ظاهراً تمثیلی از گزیده ترین دارایی ها است و رها کردن آن شاید به معنای رها کردن همه ی "داشتن ها" است. هنگامی که "بودن" در تهاجم نیستی و نابودن قرار می گیرد، چه سود از "داشتن"؟ در چنین شرایطی کسی را آیا آن فرصت هست که به نیرنگ و توطئه و جنگ توسل جوید برای تصاحب اموال دیگران؟

"وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ" ممکن است در نگاه اول تصویری از گردهم آمدن جانوران وحشی باشد، در برخی تفسیرها هم همین را نوشته اند، اما لایه ی عمیقتر در معنای این آیه می تواند تصویری از جامعه ی بشری باشد. "وحش" به معنای "ترسان" است، وحشت هم یعنی ترس، جانور وحشی را از این جهت وحشی خوانده اند که از آدمیان وحشت دارد و به محض دیدن آدمی، می گریزد. و "حشر" یعنی گرد هم جمع شدن، بنا بر این "وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ" در اصل یعنی هنگامی که وحشت کنندگان به سبب ترسی که بر آنان مستولی شده گرد هم جمع می شوند.

این تصویری دور از ذهن نیست که هنگامی که خطری بزرگ، حیات را تهدید به نابودی کند، همه ی افراد، دعواها و جنگ و جدال خود را که مبتنی بر منافع شخصی و گروهی است به یک سو نهند و همه گرد هم فراهم شوند تا شاید راهی برای نجات بیابند. به تعبیر دیگر، تا هنگامی که هنوز خطر نابودی حیات در میانه

نباشد، برای هرکسی سامان دادن به زندگی شخصی خود در اولویت قرار دارد و بسا که بسیاری از ما آدمیان، شب را با اندیشه‌ای توطئه‌گرانه علیه همسایه خویش به خواب رویم، از آن رو که بنا به عادت یقین داریم که فردا باز هم خورشید طلوع خواهد کرد و باز هم زندگی دوام خواهد یافت، اما هنگامی که سرنوشت همگان انهدام محتومی باشد که از راه رسیده است، چه سود از این توطئه‌ها؟ اگر همه‌ی مردم جهان خبری را باور کنند که تا چند روز دیگر این زمین مسکونی ما در فضای بیکرانه‌ی هستی منهدم خواهد شد و هیچ اثری از حیات باقی نخواهد ماند، آیا باز هم این همه نبردهای بزرگ و کوچک، این همه توطئه‌ها و نیرنگ‌ها، جاه طلبی‌ها و سلطه‌گری‌ها، ادامه خواهد یافت؟

مسئله مرگ یک فرد نیست، در مرگ های معمولی به هر حال انتقال حیات از نسلی به نسل دیگر اتفاق می‌افتد، این همه آواها و ابداعات و آثاری که انسان در طی میلیون‌ها سال حیات فراهم آورده به هر حال سیر تکاملی خود را دنبال خواهد کرد. هرکسی هم وارثی خواهد داشت که به هنگام مرگ موجب تسلائی او می‌شود. اما انهدام نهایی، خط پایان برای حیات، بسی وحشتناک‌تر از آن است که آدمی دریغ از مرگ شخص خودش داشته باشد.<sup>۱</sup>

اتفاق دیگری که پس از شکستن چرخه‌ی زمان پدید می‌آید، جفت شدن هرکسی با اعمالی است که تا کنون انجام داده است.

در مضامین قرآنی، "عمل" با "محصول عمل" متفاوت است. هر عملی، خوب یا بد، جزئی از هویت انسان می‌شود، لایه‌ای از لایه‌های وجود عمل‌کننده می‌گردد، در حالی که محصول عمل هرکسی چیزی جدای از انسان است. نجاری که می‌زی را می‌سازد، آن میز محصول عمل وی است، کسی که کتابی می‌نویسد، آن کتاب محصول عمل و اندیشه وی است. "عمل" در این تعریف عبارت است تمامی تأثیری که تجربه‌ی ساختن و نوشتن و... در آدمی برجای می‌گذارد. از نگاه دینی، آدمی که می‌میرد، محصول اعمال خود را با خود نمی‌برد بلکه تجربه‌های درونی شده و تأثیر همه‌ی کارهایی که تا کنون انجام داده، به هویت او تبدیل می‌شود، جفت او می‌شود و از او جدا نخواهد شد. تجاوز و کشتار دیگران، عملی است که به هویت شخص متجاوز تبدیل شده و در فرجام، با او یگانه می‌شود. به ویژه هنگامی که فرصت زندگی به پایان رسیده باشد و امکان تغییر از آدمی سلب شده باشد. این هم می‌تواند تاویل دیگری باشد برای آیه‌ی "وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ" و آن گاه که نفوس، پیوند شدند.

<sup>۱</sup> - پر شدن دریاها که با جمله‌ی «وَ إِذَا الْبِحَارُ سَّجَرَتْ» علاوه بر آنکه تصویری از هجوم خیزاب‌های دریا به خشکی به دست می‌دهد، همچنین باز خوانی تازه‌ای از داستان طوفان نوح هم می‌تواند باشد. در آن داستان هم قوم لوط به خط پایان رسیده بودند. مطابق برخی روایات که در عهد عتیق آمده است، پیش از پیدایش زمین و پیش از پدید آمدن حیات در زمین، تاریکی بود و دریاها و لجه، اما روح خدا سطح آبها را فروگرفت (پیدایش، باب اول، آیات اول به بعد)

در متون اوستایی نیز تصویرهایی از جفت شدن هر آدمی با کردار خودش دیده می‌شود. در این تصویرها، کردار شخص نیک سیرت در هیات دوشیزه‌ای زیبا و فرهیخته به استقبال او می‌آید تا برای همیشه جفت او باشد. همچنین اعمال شخص بد سیرت، در هیات زنی جادو و زشت و پتیاره با او همراه می‌شود تا برای همیشه همدم و جفت او باشد.<sup>۱</sup>

مفاهیمی مانند افروخته شدن جهنم و نزدیک شدن بهشت که در آیات دوازدهم و سیزدهم آمده، با یگانه شدن اعمال آدمی با "خود" همخوانی پیدا می‌کند. چنان می‌نماید که دوزخیان، در اعمال خود شعله‌ور می‌شوند و اهل جنت در کردار خود آرام می‌گیرند. در فرجام ما همانی می‌شویم که تا کنون انجام داده‌ایم.

### خبر زنده به‌گور شدن روانِ جمعی

وَ إِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ / و به آوایی سهمگین پرسیده شود

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ / به کدام گناه کشته شده است؟

از پیچیده‌ترین و سؤال برانگیزترین آیات این سوره، اشاره به آن کشته شده‌ای است که پرسیده می‌شود به چه گناهی کشته شده؟ "وَ إِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ" این آیه‌ای ظاهراً چند پهلوی و دارای ابهام است. اغلب مفسرین واژه‌ی "الْمَوْءُدَةُ" را به معنای دختر زنده به‌گور شده دانسته‌اند و نوشته‌اند: "آنگاه که از دختران زنده به‌گور شده پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده است" چنین معنایی نه با واژه‌ی "الْمَوْءُدَةُ" و نه با مفرد مجهول مؤنث "قُتِلَتْ" سازگار است، هیچ اشاره‌ای هم به زنده به‌گور سپردن نیست، حتی اشاره به جمع هم نیست که بتوانیم بگوییم منظور "دختران" است، بلکه "قتلت" به کشته شدن مفرد مؤنث اشاره دارد. بنا بر این شاید در روزگار عرب جاهلی برخی نمونه‌ها از دختر کشی بوده باشد اما بسیار بعید به نظر می‌رسد که این آیه اشاره به آن داستان‌ها باشد.<sup>۲</sup> به تعبیر دیگر، این آیه چنان چند پهلوی است که تاویل‌های شایسته‌تری می‌توان از آن داشت که شاید بسی عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن داستان‌هایی باشد که اگر واقعاً بوده، منحصر به برخی از اعراب قبل از اسلام بوده است.

در باره‌ی ریشه‌ی اصلی واژه "الْمَوْءُدَةُ" اگرچه اتفاق نظری وجود ندارد اما به هر حال در اصل به معنای

۱ - ارداویراف نامه/ عقیقی، رحیم/ چاپخانه دانشگاه مشهد ۱۳۴۲/ فرگرد ۴ و ۱۷/ همچنین: اوستا/ گزارش جلیل دوستخواه/ انتشارات مروارید، چاپ دوم ۱۳۷۴، جلد اول/ صفحه ۵۱۱ تا ۵۱۵

۲ - افزون بر تفاسیر قدیمی حتی مرحوم طباطبایی هم در تفسیر المیزان به همان آراء و روایات گذشتگان استناد کرده و نوشته است: برخی از اعراب به هنگام زایمان همسر خود، حفره‌ای به اندازه‌ی یگ گور در زمین ایجاد می‌کردند و چنانچه همسرشان دختری می‌زایید، نوزاد را در گور رها کرده و روی او را از خاک پر می‌کردند. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، نوبت چاپ: پنجم/ جلد ۲۰ صفحه ۲۱۴ (عربی)

دختر زنده به گور شده نیست. اغلب کتب لغت "موؤده" را از ریشه ی "وَأَد" دانسته اند که به معنای آوای بلند و با هیبت و سنگین و سخت است. مثل آوای فرو ریختن دیواری بلند یا سقفی سترگ.<sup>۱</sup> برخی هم این واژه را از ریشه ی "أود"<sup>۲</sup> دانسته اند که آن نیز به معنای سنگینی و مشقت است،<sup>۳</sup> شاید بتوان دو آیه ی فوق را این گونه ترجمه کرد که:

هنگامی که آوایی سنگین طنین انداز شود که به کدام گناهی کشته شده است

کشته شده ای مجهول که شاید مردم نامش را از یاد برده اند، فریادش در همه جا طنین انداز می شود و همه ی مردمان را به پرسش می گیرد که به چه گناهی او را کشتند؟ نکته ی بسیار مهم در مورد این کشته شده این است که از او با ضمیر مفرد مؤنث و به صورت مجهول یاد شده است.

در زبان قرآن، ضمیر مفرد مؤنث صرفاً برای زن نیست بلکه از روان جمعی یک قوم و یک ملت نیز با ضمیر مفرد مؤنث یاد می شود. مانند آنجا که می گوید "قالت الیهود.."، "قالت الاعراب.."، "قالت النصارا...". و.. بنا براین منحصر نمودن آیه ی "بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ" به "دختران زنده به گور شده" نه تنها با سیاق این آیات چندان تطبیقی ندارد بلکه سبب غفلت مخاطب از مسئله ی اساسی دیگری می شود که همان روان جمعی باشد. روان جمعی به مثابه ی مادری برای فرد فرد افراد یک قبیله، یک جامعه و یک کشور است و هنگامی که فردی به ناحق کشته می شود، روان جمعی همچون مادری عزادار، دیگر فرزندان خود را بر می انگیزاند تا پی گیر آن خون به ناحق ریخته باشند.

هنگامی که هنوز روان جمعی و احساس همبستگی یک ملت، از هم گسسته نشده باشد اگر در پس دیواری جنایتی اتفاق افتد و هیچ روزنامه و رسانه ای هم نباشد که خبر را به دیگران برساند، باز هم این "روان جمعی" یا ناخودآگاه جمعی که مادر همه ی افراد قبیله شمرده می شود، می تواند خواب آرام خفتگان را به آشوب کشاند. می تواند کاری کند که فرزندان طلوع خورشید را خون رنگ ببینند.<sup>۴</sup>

اما واقعه ی تلخ برای روان جمعی این است که به دلایلی زنده به گور شده باشد، انگار آن رشته های نامرئی که جان آدم ها را به هم پیوند می داد به سبب خودخواهی های فرد فرد جامعه، از هم گسسته می شود. شاید همین است که وقتی خبر هر جنایتی را هم بشنوی انگار نشنیده ای. کشته ها را هم که ببینی انگار ندیده ای. اجازه می خواهم تمامی پرده ی اول و پرده ی دوم را که به آن اشاره داشتم در تمثیلی ساده به این گونه بیان

۱ - الْوَأْدُ وَالْوَيْدُ: الصوتُ العالی الشدیدُ كصوت الحائط إذا سقط (لسان العرب)

۲ - در این نظریه، «موؤده» در اصل «موؤوده» بوده است که احتمالاً به دلیل تنافر حروف جای همزه تغییر می کند و به صورت کنونی ۱۱۵ ر می آید

۳ - تفسیر روض الجنان از ابوالفتوح رازی، تفسیر جوامع الجامع از بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی و تفسیر پی از قرآن از مرحوم طالقانی، و برخی تفاسیر دیگر

۴ - و همچنین نگاه کنید به بخش یادها و خاطره ها، مقاله ی: روان جمعی به مثابه ی مادر

کنم:

فرض کنیم که همه‌ی مراکز علمی معتبر جهان تایید کنند که این زمین تا سه روز دیگر منهدم خواهد شد و دلایل سخن آنان نیز محکم و انکار ناپذیر باشد و همه‌ی مردم جهان هم این خبر هراس انگیز را بشنوند، بعداً در روابط آدم‌ها با یکدیگر، چه نوع دگرگونی پدید خواهد آمد؟ آیا باز هم آدمیان برای منافع شخصی علیه یکدیگر به توطئه و نیرنگ و تجاوز ادامه خواهند داد؟ آیا باز هم دولت‌ها به تجهیز بیشتر زرادخانه‌های خود مشغول خواهند بود؟ آیا باز هم دادگستری‌های ما همین اندازه با شلوغی مواجه خواهد بود؟

به نظر می‌رسد، با چنین خبری است که آوی آن روان جمعی زنده به گور شده در همه جا طنین انداز خواهد شد و همه‌ی ما را که به سبب منافع شخصی، دشمنانه یا نیرنگ بازانه با هم مواجه می‌شدیم، به پرسش خواهد گرفت.

اگر در بیان این صحنه‌ها، از همان معیارهای زبان رؤیاهای صادق استفاده کنیم، آنگاه موضوع فروپاشی عناصر هستی، به جای یک واقع بودگی در عالم طبیعت محض، به یک واقعه‌ی بزرگ جسمی و روانی در انسان و جامعه‌ی انسانی باز می‌گردد. و داستان ویرانی جهان هستی، انعکاسی از ویرانی ناگزیر خود انسان خواهد بود، و در سطحی گسترده‌تر به فروپاشی نظام قبیله و جامعه‌ی انسانی باز می‌گردد. اگرچه نمی‌توان این نکته را نادیده انگاشت که تاثیر گذاری این آیات برای عامه، هنگامی است که این وقایع را مرتبط با طبیعت و جهان پیرامون بدانند. این هم از نکته‌های قابل تأمل است که اغلب مردمان، ویرانی خود را تنها هنگامی می‌توانند باور کنند که خبر ویرانی جهان هستی را با قطع و یقین باور کنند.

### آگاهی هرکسی از کتاب اعمال خود

و آن گاه که صحیفه‌ها گشوده گردد، و آن گاه که از آسمان پرده بر افتد

و آن گاه که دوزخ افروخته گردد، و آن گاه که بهشت نزدیک آورده شود

هر نفسی به آنچه فراهم آورده آگاه می‌شود

چنانچه آدمیان به این مرحله از دانستگی برسند اتفاق دیگری پدید می‌آید که در سوره تکویر به این گونه از آن یاد شده است: "وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَ..." یعنی گشودن صفحات ناگشوده و نادانسته‌ی اعمالی که هرکسی انجام داده است. از منظر دینی، هر کاری که آدمی در طول زندگی انجام داده است، نابود شدنی نیست و در فرجام هرکسی حتی جزئی‌ترین و بی‌مقدارترین اعمالی را که انجام داده، همه را در دو قلمرو خیر و شر

خواهد دید<sup>۱</sup>

این اعتقاد پیش از روزگار بعثت هم در نزد برخی از اعراب وجود داشت که آدمی هر کاری که می‌کند، اگرچه از چشم دیگران پنهان نگه می‌دارد، خداوند همه را در کتابی می‌نویسد و در روز بازپسین به او نشان خواهد داد.<sup>۲</sup> اما در این سوره، اشاره‌ی آشکاری به عالم پس از مرگ نیست بلکه بیشتر اشاره به نقطه‌ی پایان است. همزمان با گشودن صفحات ناگشوده، پرده برداری از آسمان نیز صورت می‌گیرد:

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ<sup>۳</sup>

پیش از این در انجیل‌ها به ظاهر شدن پسر انسان در آسمان اشاره شد. آیا می‌توان این آیه را بازخوانی تازه‌ای از همان واقعه دانست؟ اگر چنین فرضی درست باشد می‌توان گفت که پرده برداری از آسمان، یا زایل شدن پوسته‌ی سطحی و ظاهری آن، اشاره به نمودار شدن روح‌القدس هم می‌تواند باشد؟ تقریباً در اغلب متون دینی، آسمان صرفاً به معنای فیزیکی آن نیست بلکه تمثیلی از جایگاهی پاک و خیر دانسته شده است، تمامی ایده‌های بلند و متعالی، به این جایگاه خیر نسبت داده شده است.

خورشید و ماه و ستارگان، اگرچه بر فراز سر آدمی می‌باشند و ظاهراً آسمانی می‌نمایند اما در نزد پیشینیان این عناصر بسیار فروتر از آسمان ایده‌ها مسکن دارند، به تعبیر دیگر، خورشید و ماه و ستارگان، ضمایم زمین می‌باشند و همین است که با ویرانی زمین، فروپاشی آنان نیز حتمی دانسته شده است.

این پوسته‌ی سطحی که سقفی برای زمین شمرده می‌شود چون برداشته شود، آنگاه آسمان ایده‌های پاک متجلی می‌شود. به این می‌ماند که با شکستن زمان تقویمی، حجاب از ناخودآگاهی انسان برداشته می‌شود و تقابل خیر و شر آشکار می‌گردد. گشودن صفحاتی که اعمال ریز و درشت آدمی را می‌نمایند از یکسو، و پرده برداری از آسمانی که منشاء ایده‌های متعالی است از سوی دیگر، آدمی را به این آگاهی می‌رساند که خانه‌ی وجود خود را در کدام قلمرو پدید آورده است، در قلمرو شر، یا در قلمرو خیر؟

مفهوم خیر و شر در این مقال، تعبیر دیگری از همان بهشت و دوزخی است که در این سوره می‌خوانیم :  
هنگامی که جهنم برافروخته می‌گردد و بهشت نزدیک می‌شود، آنگاه هر نفسی در می‌یابد که چه فراهم آورده است

<sup>۱</sup> - اشاره به سوره ی زلزال

<sup>۲</sup> - اشاره به ابیاتی از قصیده‌ی زهیر ابی سلمی که جزو *معلقات* سبع شمرده می‌شود در آن قصیده واژه‌ی کتاب را به عنوان کارنامه‌ی عمل انسان‌ها برای روز رستاخیز طرح کرده است.

<sup>۳</sup> - طبرسی معنای کشط را چنین توضیح می‌دهد: معنی الکشط رفعک شیئا عن شیء قد غطاه کما یکشط الجلد عن السنم (کشط بر داشتن تو است چیزی را از چیزی که پوشیده است چنان که پوست از کوهان شتر برداشته میشود). مجمع البیان فی تفسیر القرآن/ طبرسی فضل بن حسن/ انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ چاپ سوم/ ذیل تفسیر سوره تکویر. همچنین ابوالفتوح رازی، کشط را مانند کشف، اما بلیغ‌تر از آن تعریف می‌کند



تمامی آیات پیشین برای همین بود تا هرکسی بداند که چه فراهم آورده است. این شاید اوج کلام در این سوره باشد. رسیدن به خودآگاهی، درک موقعیت خود مطابق آنچه تا کنون انجام داده. دوزخ یا بهشت را در خود تجربه کردن، نیازی به داوری دیگران ندارد، هرکسی همان جایی خواهد بود که خود فراهم آورده، هرکسی همانی خواهد بود که خود را آن گونه ساخته. انسان، مجموعه‌ی کردادهای خودش می‌شود و با فروپاشی چرخه‌ی زمان تقویمی، فرصتی هم برای تغییر باقی نخواهد بود.

### صبح روشنایی

قسم به شب، آن گاه که واپس رود و کم‌رنگ شود

و قسم به صبح آن گاه که فرا رسد

تا پایان پرده‌ی دوم، حضور راوی در صحنه مشاهده نمی‌شد، حوادث صاعقه‌وار یکی پس از دیگری به نمایش در می‌آمدند و مستقیماً یقه‌ی تماشاگر را می‌گرفتند. در این صحنه‌ها، راوی با مخاطب مواجه نیست بلکه حوادث مخاطب را در چنبره‌ی خود می‌گرفتند شاید وی را به مرحله‌ی خودآگاهی برسانند. پس از طی شدن فرایند آگاهی به موقعیت خود، پرده‌ی سوم هم پایان یافت. اکنون در پرده‌ی چهارم، راوی خودش به صحنه می‌آید. انگار قرار است در مورد آن وقایع توضیح دهد که بیان آن صحنه‌ها به نقل از چه کسی است، و بعد هم شاید نتیجه‌گیری کند. راوی در اینجا توضیح خود را با "قَسَم" آغاز می‌کند.

در بسیاری از آیات دیگر قرآن، معنای "قسم" همان نیست که امروزه در فرهنگ و زبان ما معمول است. توجه به ریشه‌ی این واژه، نشان می‌دهد که قسم یاد کردن برای رفع اتهام از خود نبوده بلکه برای معطوف نمودن ذهن مخاطب به قسمت‌هایی از وقایع و چیزها و تاکید بر آن می‌باشد.<sup>۱</sup>

همچنین در این سوره، همه‌ی وقایع مربوط به انسان، به دو قسمت خیر و شر تقسیم می‌شود که بهشت و دوزخ نتیجه آن دانسته شده است. بسا که نشان دادن این دو قسمت و تاکید و توضیح بر آن، مستلزم قسم یاد کردن نیز هست.

در این توضیح، ابتدا از واپس روندگان در تاریکی و رخ نهان کنندگان در ظمت یاد می‌کند که یک‌سوی واقعه هستند:

۱ - قَسَم از مصدر «قَسَمَ» ghasm-است، برخی از مشتقات دیگر این واژه عبارتند از «تقسیم»، «اقسام»، «قسمت»، همچنین «قسم» ghesm-پاره‌ای از هر چیز را گویند. در اصل اَقْسَمَ با «سوگند» متفاوت است. سوگند در زبان پارسی، معجون مقدسی بوده که متهم برای رفع اتهام از خود باید آن را در محضر دادگاه می‌خورد، اگر بی‌گناه بود به وی آسیبی نمی‌رسید و اگر گناهکار بود آن معجون مقدس وی را از پای در می‌آورد.

نه قسم به واپس شوندگان، روندگانِ رخ نهان کننده،

قسم به شب، آن گاه که واپس رود و کم‌رنگ شود

بعد از این قسم‌ها، نوبت به طرح روشنایی می‌رسد، دمیدن صبحی روشن برای فرا شدگان که سوی دیگر  
واقع می‌باشند<sup>۱</sup>

قسم به صبح آن گاه که فرا رسد

این قسم به دمیدن صبح، شبیه است به پایان داستانِ طوفان نوح. بسیاری از قوم نوح که او را به تمسخر  
می‌گرفتند، به وادی ظلمت رفتند و رخ نهان کردند. بعد هم ابرهای آسمان از بارش سیل آسای خود بر زمین  
باز می‌ایستند و از هم می‌گسلند، خیزابه‌های دریا که پیایی همچون شلاق بر گرده‌ی زمین فرود می‌آمدند به  
جایگاه اولیه‌ی خود باز می‌گردند. خورشید که در هم پیچیده شده بود، آماده‌ی طلوعی دیگر می‌شود، اکنون،  
صبح نفس می‌کشد.

### اشاره‌ی آیات پایانی به عیسی مسیح

سلسله‌ی رسولان ابراهیمی، هر کدام به نحوی کلام رسول پیش از خود را ادامه می‌داند و بسا که عیسی  
مسیح برای نشان دادن درستی کلام خود از کلام موسی یاد می‌کرد. در این سوره هم یاد رسولی گرامی به  
میانه می‌آید که این گفتارها از قول او هم بیان شده است:

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ / به راستی که آن [آیات پیشین] گفتارِ رسولی گرامی است

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ / نیرومند، در عرش دارای منزلت و مقام والا

مُطَاعٍ، ثُمَّ أَمِينٍ / پیروی کنندش، و امین است

به روشنی نامی از آن رسول نمی‌گوید، اما برخی نشانی‌هایش را بیان می‌کند که آن رسول در نزد صاحب  
عرش اعتباری دارد، مکانتی دارد، امین است پیروانی دارد که او را اطاعت کنند. در آیات بعدی هم تاکید شده  
است که محمد رسول او را در افقی روشن دیده است.

برای ما که امروز با این متن مواجه می‌شویم، آن هم از پس این همه تفسیرهای گونه‌گون، ایهامی عجیب  
در این یاد کردن است. آیا منظور جبرئیل است؟ آیا عیسی مسیح را می‌گوید؟ شاید برای مخاطبان آن روزگار  
چنین ایهامی وجود نداشت، شاید هم داشت. شاید هم این ایهام از ویژگی‌های کلام وحی باشد که ظرفیت  
تاویل پذیری متن را گسترش می‌دهد.

در عین حال از نشانی‌هایی که راوی در باره‌ی آن رسول گرامی بیان می‌کند و برخی نشانه‌های دیگر،

<sup>۱</sup> - فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَسِ، الْجَوَارِ الْكُنَسِ، وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ، وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ

می‌توان این تلقی را هم پیدا کرد که احتمال قریب به یقین منظور همان عیسی مسیح باشد که بنا به روایات انجیل‌ها و آیات قرآن، خداوند او را به نزد خود و به عالم بالا برده است<sup>۱</sup>

در آیاتی دیگر از قرآن، تاکید شده است که یهودیان عیسی مسیح را نکشتند بلکه امر بر آنان مشتبه شد و خداوند، عیسی مسیح را نزد خود بالا برد.<sup>۲</sup> در آیه‌ای دیگر همین نکته با تفصیل بیشتری آمده است:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوَقَّيْكَ وَارْفَعْكَ إِلَىَّ وَمُطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ/ آن زمان که خدا به عیسی گفت: ای عیسی من تو را به سوی خودم بالا می‌برم... آل عمران، آیه ۵۵

نکته‌ی قابل تامل دیگر اینکه بنا به آیه‌ای از قرآن:

هرکسی از اهل کتاب، پیش از مرگ به او [به مسیح] ایمان می‌آورد، و در رستخیز [مسیح] بر آنان گواه خواهد بود.<sup>۳</sup>

در متن قرآن، عیسی مسیح تنها رسولی است که از وی به این گونه یاد شده است. از آشکارترین نشانه‌های دیگر، همان باب بیست و چهارم انجیل متی است که از قول عیسی مسیح، فروپاشی و خط پایان را بیان نموده است، آن هم تقریباً با همین ادبیات و با همین نشانه‌ها که در سوره ی تکویر آمده است.

به هر حال، انجیل‌ها از حدود شش قرن قبل از نزول قرآن وجود داشته است و اگرچه ممکن است در طول زمان و در ترجمه‌های گوناگون، تحریف‌هایی در آن راه یافته باشد اما مشابهت مطلب در هر دو متن انجیل و قرآن بسیار به یکدیگر نزدیک است. روایات دیگری در انجیل‌ها است که وعده‌ی عیسی مسیح را در مورد آمدن تسلا دهنده‌ای دیگر بعد از خودش بیان می‌کند:

ولیکن چون او یعنی روح راستی بیاید.<sup>۴</sup> شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آن چه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد<sup>۵</sup>

احتمالاً می‌توانیم این سخن مسیح را با آیه‌ای دیگر از قرآن در ارتباط بدانیم که:

آنگاه که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده‌ی خداوند به سوی شما، توراتی را که پیش از من بوده است راست می‌شمارم و بشارت می‌دهم شما را به رسولی که پس از من خواهد

<sup>۱</sup> - انجیل یوحنا، باب ۱۶ آیه ۱۰ و باب ۲۰ آیه ۱۷

<sup>۲</sup> - قرآن، سوره ی چهارم (نساء) آیات ۱۵۷ و ۱۵۸

<sup>۳</sup> - قرآن، سوره ی چهارم (نساء) آیه ۱۵۹

<sup>۴</sup> - او یعنی روح راستی آید... «آوردن لفظ «یعنی» در این متن نشان دهنده این می‌تواند باشد که شاید آوردن «روح راستی» اضافه شده توسط مولفین انجیل‌ها باشد.

<sup>۵</sup> - انجیل یوحنا، باب شانزدهم، آیات ۱۳ و ۱۴

آمد و نام او احمد است اما چون برای آنان برهان‌ها (ی روشن) آورد، گفتند: این جادویی آشکار است<sup>۱</sup> هرچه هست، از یکسو مسیح بشارت به آمدن تسلا دهنده‌ای دیگر می‌دهد، و از سوی دیگر در آیه‌ای که به نقل از قرآن به آن اشاره شد، محمد همان تسلا دهنده‌ای معرفی شده که مسیح وعده داده است. در ادامه سوره تکویر از آیات ۲۲ تا ۲۵، هم در باره‌ی خود محمد آمده است که به مخاطبان او می‌گوید:

همصحبت شما جنون ندارد، و البته او را در افق آشکارا دیده، او بر غیب بخیل نیست، و آن گفتار اهریمن رانده شده نیست

به گمانم این آیات چندان روشن و آشکار است که نیازی به توضیح ندارد، همه‌ی نشانه‌ها حکایت از آن دارد که آنچه محمد بازگو می‌کند، برای مخاطب استوارتر از آن است که بتوانند او را به جنون متهم کنند، همچنین از آنجا که همین گفتارها پیش از این با زبانی دیگر در کلام عیسی مسیح آمده است نمی‌توان آن را از گفتار اهریمن دانست. در پایان از آیات ۲۶ تا پایان سوره پرسشی و تذکری دیگر طرح می‌شود که:

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ کجا می‌روید؟

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ به راستی که او جز یاد آوری برای جهانیان نیست

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ برای هر کسی از شما که روش استوار پیش گیرد

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و روشی نیست مگر روش و مشیت آموزگار جهانیان

واژه‌ی "شاء" با خواستن و اراده کردن تا حدودی متفاوت است. ممکن است ما بخواهیم و اراده کنیم طرحی را به ثمر برسانیم اما اگر این اراده و این خواست مطابق ساز و کار هستی یا همان مشیت خداوند نباشد به ثمر نخواهد رسید. شاید ترجمه مفهوم‌تر این باشد: خواستن شما به فرجام نخواهد رسید مگر با مشیت و خواستن خداوند منطبق باشد.

پس همه‌ی آیات، یاد آوری بود، انذار بود، تلنگری بود به اندیشه‌ی آدم‌ها که با اعمال خود چه فرجامی را برای خود رقم می‌زنند. اغلب ما مردمان بدون توجه به اعمال خود، انتظار نیکبختی داریم، اما می‌توان گفت که از نگاه دینی، این انتظار بر آورده نمی‌شود مگر اینکه کردار آدمی مطابق مشی و قانونی باشد که جهاندار در این گیتی نهاده است و به تعبیر فردوسی:

جهاندار بر چرخ چنین نوشت

مرداد ماه ۱۳۸۹ مشهد

ویرایش در فروردین ۱۴۰۰

ویرایش سوم در مرداد ۱۴۰۴

۱ - قرآن، سوره‌ی ۶۶ (صف) آیه ۶

۲ - تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۰

## فصل چهارم، منجی آخرالزمان

### پدید آمدن منجی

ماجرای آخرالزمان، اسطوره‌ای تکرار شوند دانسته شده که در اشکال گوناگون ظاهر شده است. در این روزگار هم که ما هستیم، هنوز در ادیان زنده و مهم مطرح است؛ اما نه برای ویرانی بلکه برای نجات از این ویرانی که آدمیان به آن گرفتار شده‌اند.

در کتب پنجگانه‌ی تورات سخنی صریح و آشکار از منجی آخرالزمان نبود و نجات دهنده فقط یهوه بود، تنها یکی دو مورد اشاره‌ای گذرا به "شیلو" شده است که در آینده پادشاهی تمامی جهان را به دست خواهد گرفت.<sup>۱</sup> اما در کتاب‌های منسوب به انبیای پس از موسی به ویژه در روایات تلمود از نجات دهنده‌ای یاد شده که بعدها "ماشیح" نامیده شد و از نسل داود خواهد بود. وی پادشاهی تمام جهان را به دست خواهد گرفت تا صلح و عدالت جهانی را برقرار کند.<sup>۲</sup>

خوانش‌های گوناگون از ایده‌ی نجات در طول تاریخ از یک سو سبب پدید آمدن منجی‌ها و مهدی‌های بسیار و بسا سوء استفاده‌ها شد و از سوی دیگر یکی از عوامل تاب‌آوری به هنگامه‌ی سختی‌ها و مصائب گردید. همچنین، انتظار ظهور منجی سبب درهم تنیدگی مفهوم "آخرالزمان" با منجی شد. نزد منتظران منجی، اعم از یهود و مسیحیت و اسلام، اعتقاد بر این است که از دل ویرانی آخرالزمان، جهان نوساخته‌ای به همت منجی پدید خواهد آمد.

در این روزگار که ما هستیم، باور به ظهور منجی با چالش‌های بسیار روبرو است. چنان است که جهان پر افسون آمدن منجی با واقعیت پیش رو چندان همساز نیست. از سوی دیگر، بسا که رها شدن از باورهای کهن، تلخ و سخت و ناگوار باشد. گویا آخرالزمان ایده‌های سترون هم فرا رسیده است.

دوران ما به لحاظ فرهنگ و اعتقادات دینی، شاید، دوران جان کندن باشد، و چه بسا مردان و زنانی که چون کودکان معصوم و نابالغ، اشک می‌ریزند تا کسی که مثل هیچکس نیست ظهور کند و با اشاره‌ای از جنس معجزه، خورشید خاموش زندگی‌شان را بیدار کند و به میانه‌ی آسمان بازگرداند.

در این سوی دیگر، مردان و زنان بسیاری ظاهراً بریده از سنت، بی اعتماد به همه‌ی معجزات آسمانی، در جستجوی ایمانی تازه، تلاش می‌کنند، برخی نیز بی هیچ امیدیه‌ی فردایی روشن، ملول از بیهودگی روزهای خود، همچون آدم‌های رانده شده از وطن خویش، سرگردان و مغموم.

<sup>۱</sup> - در پیدایش باب ۴۹ آمده است که: عسا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان‌فرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت امتها خواهد بود.

<sup>۲</sup> - گنجینه‌ی تلمود، فصل دوازدهم

وقتی نقطه‌ی پایان، به تولد ایده‌ی تازه‌ای نیانجامد، به معنای تاریک شدن راه آینده است. و به تعبیر فروغ، دیگر کسی به عشق، کسی به فتح و هیچکس به هیچ چیز نمی‌اندیشد. حتی برای روشنفکران هم رسالتی نمی‌نماید.

### آیه‌های زمینی و طرح آخرالزمان در شعر فروغ

اگر بشارت مسیح را در مورد آخرالزمان در باب بیست و چهارم انجیل متی خوانده باشی و سوره‌ی تکویر را نیز در قرآن دیده باشی، و با شعر فروغ هم اندکی آشنایی داشته باشی، بعید است که رابطه‌ی آیه‌های زمینی فروغ را با آن دو متن مقدس در نیابی

به گمان من، یکی از گویاترین تاویل‌ها از رسیدن به نقطه‌ی پایان در این روزگار که ما هستیم، در "آیه‌های زمینی" فروغ دیده می‌شود. تصویرهایی که فروغ در شعر خود می‌آورد، بیشتر مانند بیان رؤیایی سهمگین است که انگار همین دیشب به خواب شاعر آمده است. احتمالاً به همین جهت اغلب افعال در آیه‌های زمینی فروغ به صورت ماضی آمده، در حالی که همه‌ی این وقایع مربوط به زمان حال و تا حدودی پیشگویی وقایع ویرانگری است که نه در جهان فیزیک، بلکه در روان جمعی آدم‌ها در شرف تکوین می‌باشد. از این جهت شباهت بسیاری دارد به رؤیاهایی همچون رؤیای حزقیال که در مجموعه‌ی عهد عتیق آمده است.

از برخی جهات دیگر، تصویرهایی که در آیات زمینی آمده، بسیار شبیه تصویرهایی است که در آیه‌های آسمانی مسیح در باب بیست و چهارم انجیل متی آمده بود اما با چند چرخش اساسی. در انجیل، نقطه‌ی پایان در زندگی زمینی، با ظهور نجات دهنده‌ای که در آسمان ظاهر خواهد شد پیوند داده شده است، ولی در نگاه فروغ آن ایده‌ی آسمانی هم به نقطه‌ی پایان خود رسیده است. یعنی پایان فرا رسیده، در حالی که نجات دهنده در گور خفته است.<sup>۱</sup> این برای جامعه‌ای که هنوز به بلوغ اندیشگی نرسیده، و مدام نجات دهنده‌ای را آه می‌کشد، مواجهه‌ای سهمگین با نقطه‌ی پایان است.

آنچه در نگاه اول، آیه‌های زمینی فروغ را با آیه‌های آسمانی مسیح مرتبط می‌کند، استفاده‌ی فروغ از همان تعبیرات و ادبیاتی است که در متون مقدس در باره‌ی رسیدن به نقطه‌ی پایان آمده است، از سرد شدن و خاموشی خورشید آغاز می‌کند، از طغیان و تراکم شب در پنجره‌های پریده رنگ، و اینکه راه‌ها ادامه‌ی خود را در تیرگی‌ها رها می‌کنند.

پیش از روزگار ما، کاروان‌ها، برای طی طریق در شب، راه خود را با شناختی که از آرایش ستارگان در آسمان داشتند پیدا می‌کردند. فرو پاشی ستارگان در پیام عیسی مسیح و همچنین در سوره‌ی تکویر، یکی هم

<sup>۱</sup> - «نجات دهنده در گور خفته است» مربوط به شعر دیگری از فروغ است که در «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» آمده است

می تواند تمثیلی باشد از سرگردانی آدمیان در ادامه ی راه زندگی. احتمالا فروغ با بهره گرفتن از همان تمثیل است که می گوید:

راهها ادامه ی خود را در تیرگی ها رها کردند

وقتی نقطه ی پایان، همراه با تولد ایده ی تازه ای نباشد، به معنای تاریک شدن آینده است. و به تعبیر فروغ: دیگر کسی به عشق، کسی به فتح و هیچکس به هیچ چیز نیاندیشید

به نظر می رسد فروغ، بیشتر دل در گرو روان جمعی دارد، احتمالا همین دغدغه ی سوسیالیستی از یکسو و آسیب دیدن روان جمعی از سوی دیگر، او را به وحشت می اندازد. از هم گسستن روان جمعی در یک جامعه، حاصلی جز غارهای تنهایی ندارد و در این غارهای تنهایی است که گوهر عاشق شدن گم می شود. هیچ کس در اندیشه ی هیچ چیز نیست. در همین غارهای تنهایی است که بیهودگی زاده می شود، حتی برای روشنفکران هم رسالتی باقی نمی ماند:

چه روزگار تلخ و سیاهی

نان ، نیروی شگفت رسالت را

مغلوب کرده بود

پیغمبران گرسنه و مفلوک

از وعده گاههای الهی گریختند

و بره های گمشده ی عیسی

دیگر صدای هی هی چوپانی را

در بهت دشت ها نشنیدند

در این میان، مردمان معمولی، یا به تعبیر فروغ "گروه ساقط مردم" که شاید همان بره های گمشده ی عیسی در بهت دشت ها شمرده شوند، تکیده و دل مرده، در زیر بار جسدهاشان، از غربتی به غربتی دیگر می روند. انگار در این هوای گس مسموم، برای مردم عادی زندگی جز این نمی تواند باشد:

گاهی جرقه ای ، جرقهء ناچیزی

این اجتماع ساکت بیجان را

یکباره از درون متلاشی میکرد

آنها به هم هجوم می آوردند

مردان گلوی یکدیگر را

با کارد میزدند

و در میان بستری از خون

با دختران نابالغ

همخوابه میشدند

پیش از این در کلام عیسی مسیح در باره‌ی روزگارِ سخت نقطه‌ی پایان آمده بود که:

"و بسا انبیاء دروغزن ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند"<sup>۱</sup>

همین مضمون را فروغ با تصویرهایی به روز شده اما ریشه دار در آیین‌های اسطوره‌ها این گونه بیان می‌کند:

در دیدگان آینه ها گوئی

حرکات و رنگ‌ها و تصاویر

وارونه منعکس می‌گشت

و بر فراز سرِ دلچکان پست

و چهرهء وقیح فواحش

یک هاله‌ی مقدس نورانی

مانند چتر مشتعلی می‌سوخت

آنچه رؤیای فروغ را به یک رؤیای پیامبرانه شبیه ساخته، گذشته از تصاویر اسطوره‌ای، سوگواری او برای

پرنده‌ی غمگینی است که از قلب‌ها گریخته:

خورشید مرده بود

و هیچ‌کس نمی‌دانست

که نام آن کبوتر غمگین

که از قلب‌ها گریخته ، ایمانست

مهمترین تفاوت آیه‌های زمینی فروغ با آیه‌های آسمانی مسیح، در این بود که در رؤیای فروغ، نجات

دهنده‌ای از آسمان ظهور نخواهد کرد، تنها یک چیز هست که شاید، بتواند افق تازه‌ای را بگشاید:

آه ، ای صدای زندانی

آیا شکوه یأس تو هرگز

از هیچ سوی این شب منفور

نقبی بسوی نور نخواهد زد؟

<sup>۱</sup> - متی، باب ۲۴، آیه‌ی ۱۱



"صدای زندانی" مفهومی چند پهلوی و به مقتضای شعر بودنش دارای ابهام است. در عین حال شاید بیشتر اشاره به صدای خود شاعر است که در این فضای هول جایی برای واگویه پیدا نمی‌کند، همه به غارهای تنهایی خود گریخته‌اند، کسی را دغدغه‌ی دیگری نیست، کسی را دغدغه‌ی آن کبوتر غمگین که از قلب‌ها گریخته نیست. انگار چیزی مثل خلاء فضا را پر کرده و مانع رسیدن صدای آدم‌ها به یکدیگر شده است.

"شکوه یأس" نیز ترکیبی تکان دهنده است. این یأس آگاهانه‌ای است که آدمی به آن می‌رسد، دل بریدن از همه‌ی امیدهای واهی برای نجات، پذیرفتن این بسی باشکوه می‌نماید. به ویژه آنکه آدمی از خود فراتر آمده و دل در گرو رهایی و نیکبختی دیگران هم داشته باشد. در همین یأس آگاهانه و نا امید شدن از همه‌ی ایده‌های موجود است که شاید راهی به روشنایی گشوده شود.

خرداد ۱۳۹۰ / مشهد

ویرایش در فروردین ۱۴۰۰

ویرایش سوم در مرداد ۱۴۰۴

